

نقش دل‌بستگی بزرگسالان در کنش‌وری ازدواج

دکتر محمدعلی مظاهری*

چکیده:

در این تحقیق رابطه بین دل‌بستگی بزرگسالان و کنش‌وری ازدواج در ۵۲ زن و شوهر ایرانی مورد بررسی قرار گرفته است. زوجین پرسشنامه‌هایی در خصوص سک دل‌بستگی، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی خود تکمیل کردند. تحویل نتایج نشان داد که رابطه قوی و مثبتی بین سک دل‌بستگی (خصوصاً جهت شدن سبک‌های دل‌بستگی زن و شوهر با یکدیگر)، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی وجود دارد به نحوی که نشان دهنده اهمیت دل‌بستگی زوجین به عنوان مولفه‌ی مهم در شکل‌گیری روابط خانوادگی است. روابط بین سک دل‌بستگی، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی برای زنان قوی‌تر از مردان بوده و همین به نظر می‌رسد که زنان بیشتر تحت تاثیر شوهرشان قرار گرفته باشند تا شوهرن تحت تاثیر زنان. بحث و نتیجه‌گیری مقاله عمدتاً بر دو موضوع اهمیت کشمکش فاصله در روابط نامزدگار زناشویی و تعبیر تفاوت‌های جنسی مشاهده شده متمرکز شده است.

کلید واژه‌ها: دل‌بستگی بزرگسالان، جهت شدن سبک‌های دل‌بستگی زوجین، ساختار خانواده، سازگاری زناشویی، تفاوت‌های جنسی

مقدمه:

بانی معتقد بود که نظریه دل‌بستگی، فقط نظریه تحول کودک نیست بلکه نظریه تحول در

دگتره حیات، نیز هست (ویس، ۱۹۹۴)، وی چنین می‌نویسد: «در حالی که رفتار دلبستگی در اوایل کودکی بیشتر از هر زمان دیگری قابل مشاهده است، اما می‌تواند در برخی حیات، و به ویژه در نوررتها، آنرا مشاهده کرده (بالی، ۱۹۷۹، صفحه ۲۳۸). پینگ هال (۱۹۹۵) استدلال کرد که دانستن اینکه شخصی وجود دارد که نگران شماست و شما را در ذهن خود دارد در هر سن و هر شرایطی نقش اساسی داشته و به عنوان یک پایگاه ایمنی بحث، عمل می‌کند. این تصور ذهنی رفتار مستقلانه را حتی در غیبت، تصویر دلبستگی، پشتیبانی و تعریف می‌کند. بنابراین مفهوم دلبستگی در زندگی بزرگسالان نیز تحت عنوان «دلبستگی بزرگسالان» به کار گرفته شده است. ویس (۱۹۸۲) سه معیار اصلی تعریف کننده یک رابطه دلبستگی را در دوره طفولیت، جنسجوی همجواری، «تأثیر پایگاه ایمنی بحث» و «اعتراض جدایی» دانسته است. سپس بر پایه مطالعات گسترده‌ی مصاحبه‌ای تأکید می‌کند که روابطی که معیارهای ذکر شده را دارا می‌باشند به طور منظم در پاره‌ای از روابط زندگی بزرگسالان یافت می‌شوند.

وست و شلدون کلو (۱۹۹۴) دلبستگی بزرگسالان را به عنوان روابط دو به دومی تعریف می‌کنند که همجواری با یک شخص ویژه و ترجیح داده شده منجر به دست یافتن به، یا حفظ شدن احساس ایمنی می‌گردد. رمیز و اسپرینگ (۱۹۹۴) دلبستگی بزرگسالان را به این صورت تعریف می‌کنند:

«دلبستگی بزرگسالان گرایش پایدار شخص است به تلاش ویژه برای دست یافتن به، یا حفظ همجواری و ارتباط با یک یا چند شخص خاص که توانایی فراهم آوردن سلامت و امنیت جسمی و روانشناختی وی را دارا می‌باشند» (صنحه ۸).

ویس (۱۹۸۲) دلبستگی بزرگسالان را به عنوان ایجاد یک پیوند توسط یک بزرگسال با بزرگسال دیگر که در جنبه‌های اساسی و مهم مشابه دلبستگی است که کودکان نسبت به مراقب اصلی، خود ایجاد می‌کنند، این پیوند - درست مثل آنچه که در کودکان وجود دارد - تنها در روابطی ظاهر می‌شود که اهمیت هیجانی بسیار زیاد و محوری دارند. این دلبستگی در بزرگسالان نتیجه عملکرد نظام هیجانی مشابه با دلبستگی در کودکان است، اگرچه در جریان تحول جرح و تعدیل شده است. نکته مهمی که در تمامی تعاریف نیز به وضوح مورد تأکید قرار گرفته، این است که کنش دلبستگی - فراهم آوردن سلامتی و ایمنی - ثابت و تغییرناپذیر در برخی حیات باقی می‌ماند، اگرچه مکانیزم‌های دستیابی به آن همراه با بلوغ، ممکن است تغییر کند، اصلاح و

تعدیل شود یا تحول یابد (وست و شلدون - کفر ۱۹۹۴). نکته دیگر در این تعاریف این است که الگوهای دلبستگی بزرگسالان ریشه در روابط دلبستگی کودکان دارند (برمن و اسپرینگ ۱۹۹۴). شواهد مهمی وجود دارد که تأیید می‌کند که نظام هیجانی دلبستگی در کودکی نقش الگوی اصلی را در نظام هیجانی دلبستگی بزرگسالان ایفا می‌کند (ویس ۱۹۹۱). بدیهی است که دلبستگی بزرگسالان واجد تفاوت‌های مفهومی و ساختاری با دلبستگی در دوره کودکی است، از جمله ایشورت (۱۹۹۱) با اشاره به «مباز قوی‌تر داناتر، باشی برای تشخیص و تعیین تصویر دلبستگی امکان فراهم آوردن این معیار را برای پیوندهای عاطفی بین بزرگسالان مورد تردید قرار داده است. اما در جای دیگر (۱۹۸۲) پذیرفته است که این مکان وجود دارد که در پاره‌ای از انواع پیوندهای عاطفی در بزرگسالان، مانند بک از دواج خوب، هریک از همسران برخی مواقع نقش تصویر قوی‌تر داناتر را برای دیگری بازی کند، چنانکه هریک از دیگری آرامش و اطمینان بدست آورد. البته ویس (۱۹۹۱) نیز معتقد است که به نظر نمی‌رسد که در دلبستگی بزرگسالان، نه خود و نه تصویر دلبستگی به عنوان داناتر و با قوی‌تر در نظر گرفته شده باشد اگرچه هریک سکن است در زمانهای متفاوتی این چنین دیده شوند.

این موضوع دو تفاوت دیگر بین دلبستگی بزرگسالان و کودکان را نمودار می‌کند. چنانکه ویس (۱۹۸۲) تأکید کرده، در بزرگسالان روابط دلبستگی معمولاً بین همسالان است به جای آنکه در روابط بین طفل (دریافت‌کننده مراقبت) و مادر (مراقبت‌کننده) ظاهر شود. تفاوت دیگر در ماهیت متقابل است؛ اگرچه بانس (۱۹۸۲) تصریح کرده که نظام دلبستگی - مراقبت کردن رابطه‌ای متقابل است و با «تشویق دو جانبه» و «تعامل متقابل» بین تصویر دلبستگی و طفل مشخص می‌شود، اما در مقایسه، پویایی والد - نوزاد و سبباً یک سو به یک جانبه است. والد مراقبت می‌کند و نوزاد رفتارهای دلبستگی (جستجوی مراقبت) را به نمایش می‌گذارد. در حالیکه، روابط دلبستگی در بزرگسالان فرایند متقابل‌تر یا برابرتری را می‌طلبد که در برگیرنده هر دو کنش جستجوی مراقبت (دلبستگی) و ارائه مراقبت باشد (ایشورت ۱۹۹۱). به عبارت دیگر در بزرگسالان نقش‌ها (مراقبت‌کننده و دریافت‌کننده مراقبت) قابل جابجاشدن با یکدیگر هستند (وست و شلدون - کفر ۱۹۹۴).

واضح است که معیارهای بیشتری را می‌توان مورد بحث قرار داد که دلبستگی کودکان را از دلبستگی بزرگسالان متمایز می‌کند. اما تنها به ذکر چند نکته مهم دیگر اکتفا می‌کنیم؛ در طفولیت

و کودکی «هراپند جفت شدن»^{۱۱} مراقبت کننده و مراقبت شونده تقریباً همیشه فرایندی طبیعی است و هیچ شانس برای انتخاب وجود ندارد. اما در «دلبستگی بزرگسالان» این فرایند برای هر دو طرف رابطه منحصراً یا نوعی انتخاب همراه است. تفاوت مهم دیگر از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که نظام دلبستگی در بزرگسالان در تعامل با «نظام رفتار جنسی»^{۱۲} عمل می‌کند. به عبارات دیگر دلبستگی در بزرگسالان غالباً نسبت به تصویری ایجاد می‌شود که «روابط زناشویی (جنسی)»^{۱۳} با وی نیز وجود دارد (ویس ۱۹۸۲). و بالاخره تفاوت دیگر دلبستگی بزرگسالان و کودکان در نتیجه غایبی و نهایمی نظام دلبستگی است: در نوزادان و کودکان نظام دلبستگی سطح بهینه پایدار و مداوم «همجواری - فاصله»^{۱۴} با یک تصویر قوی تر / دلانگیزتر را تنظیم می‌کند و بدین ترتیب منجر به حفاظت از طفل در مقابل خطرات شده و «بقای فرد»^{۱۵} را تضمین می‌نماید. در بزرگسالان با فراهم آوردن واحد خانواده در خدمت تنظیم سطح بهینه پایدار و مداوم همجواری - فاصله با همسر است که معمولاً به افزایش امکان «بقای نوع»^{۱۶} منجر می‌شود (برمن و همکاران ۱۹۹۴).

علیرغم تفاوت‌های مفهومی دلبستگی در کودکی و بزرگسالی، فعالیت‌های نظری و تجربی در طول دو دهه گذشته (ایستورث ۱۹۸۹، ویس ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، ۱۹۹۶) نقش و اهمیت روابط دلبستگی در چرخه حیات را به وضوح مورد تأیید قرار داده است و افزایش قابل ملاحظه‌ای در فراوانی نظریه‌ها و تحقیقات تجربی در این زمینه شاهد می‌شود که همگی نشان دهنده این نکته است که دلبستگی نقش مهمی را در پیوندهای بزرگسالان - شامل روابط عاشقانه و زناشویی^{۱۷} - بازی می‌کند. (به عنوان مثال ماریس ۱۹۸۲، ویس ۱۹۸۲، هزن و شیور ۱۹۸۷، سیپسون ۱۹۹۰، گیرکاتریک و دیویس ۱۹۹۴). هزن و شیور (۱۹۸۷) همچنین شیور و همکاران (۱۹۸۸) استدلال کرده‌اند که روابط عاشقانه را می‌توان به عنوان یک فرایند دلبستگی مفهوم سازی کرد. مطابق این دیدگاه روابط ایجاد شده بین عشاق و همسران رابطه دلبستگی است با همان خصوصیت‌هایی که بالبی (۱۹۷۹) تشریح کرده است. یعنی این روابط پیوندهای عاطفی مداومی هستند که با «ویژگی‌های هیجانی پیچیده»^{۱۸} مشخص می‌شوند.

شیور و هزن (۱۹۸۸) نشان دادند که در مقایسه با رویکردهای نظری دیگر به پدیده عشق و روابط عاشقانه، دیدگاه دلبستگی رویکردی قانع کننده‌تر و از نظر تئوریک پایه داورتر را برای مطالعه پدیده عشق ارائه می‌کند. به طور خاص این محققین سه مزیت اصلی رویکرد نظری

دلبستگی را مورد اشاره و بحث قرار داده‌اند: نخست، چارچوب دلبستگی دیدگاهی تحولی را فراهم می‌آورد که براساس آن به عشق بعنوان بخش جدایی ناپذیری از پیوندهای عاطفی انسان - و نه بک بدیده جداشده و تنها افتاده - نگاه می‌کند. دوم نظریه دلبستگی به اندازه کافی گسترده و وسیع است که گستره مسایل مربوط به روابط، مانند عشق، اضطراب، احساس تنهایی و سوگ، را دربرگیرد و این بدین معناست که نظریه دلبستگی با گستره وسیعی از مسائل مرتبط با تجربه عشق سروکار دارد. این مسایل شامل تأثیر روابط عاشقانه بر سایر روابط فرد و نیز تأثیر جدایی و فقدان می‌باشد. سوم: دیدگاه دلبستگی، روی آوردی تمام عیار^{۱۱} است و شکلهای سالم و ناسالم عشق را با توجه به اصول کلی مشابه توضیح می‌دهد. به عبارت دیگر شکلهای مختلف عشق نشأت گرفته از سازگارهای قابل پیش بینی فرد با شرایط خاص اجتماعی دانسته می‌شوند (فینی ونولر ۱۹۹۶).

در خلال بیش از یک دهه گذشته تحقیقات تجربی گسترده و وسیعی در مورد روابط عاشقانه از دیدگاه نظریه دلبستگی انجام شده است. یکی از مشکلات اصلی این گروه از تحقیقات این است که اکثر تحقیقات انجام شده در این زمینه با فقط روی زوجهای ازدواج نکرده^{۱۲} انجام شده است و با روی نمونه درهم آمیخته‌ای از زوجهای ازدواج کرده^{۱۳} و ازدواج نکرده. در حالیکه لازم است زوجهای ازدواج کرده بطور جداگانه مورد توجه قرار گیرند چراکه مشخص نیست که آیا می‌توان یافته‌های این گونه تحقیقات را به روابط زناشویی گسترش و تعمیم داد. ازدواج در مقایسه با روابط غیر ازدواج رابطه‌ای جدی تر و طولانی تر است که هر دو طرف را مجبور به پذیرفتن مسئولیت بیشتر کرده و نیز عوامل دیگری از جمله ساختار خانواده را نیز درگیر میکند. یکی از مسایل مهمی که ممکن است در مطالعه دلبستگی و خانواده‌ها مطرح شود رابطه بین دلبستگی و کنش‌وری خانواده^{۱۴} است.

علیرغم وجود زمینه‌های نظری قدرتمندی که حاکی از ارتباط و پیوستگی بین دلبستگی و ساختار خانواده می‌باشد (ینگ هال و استیونسن - هابند ۱۹۹۱، ماروین و استوارت ۱۹۹۰، استیونسن - هابند ۱۹۹۰، بیتنگ هال ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱، داننی ۱۹۹۳، هرد ۱۹۸۲، دیویس و کامبنگ ۱۹۹۴) تا آنجا که مؤلف می‌داند هیچ تحقیق تجربی درباره این مسئله به عمل نیامده است. هدف اصلی این مطالعه اندازه گیری توانایی الگوری دلبستگی بزرگسالان در پیش بینی کیفیت روابط زناشویی و ساختار خانواده در زوجی است که سالها از ازدواج آنها می‌گذرد. موضوع اصلی

مورد علاقه جفت شدن الگوهای دبستگی در این زوجین بوده است. هدف دوم این مطالعه، جستجوی امکان تأثیر تفاوت‌های فرهنگی در این زمینه بوده است که از طریق جمع آوری داده‌ها از جامعه‌ای که روشها و شیوه‌های ازدواج کردن و نیز روابط پیش از ازدواج کاملاً متفاوت از جوامع غربی - که اکثر دانسته‌های فعلی ما در خصوص دبستگی بزرگان آن از آنجا می‌آید - دارد، می‌باشد.

روش تحقیق

نمونه تحقیق، به عنوان بخشی از یک مطالعه بزرگتر در مورد خانواده‌های ایرانی، ۵۲ زوج (زن و شوهر) در این تحقیق شرکت کردند. همه زوجها از خانواده‌های هستای، مرتبط ایرانی بودند که در اصفهان زندگی می‌کردند و بین ۵ تا ۲۰/۵ سال از ازدواج آنها می‌گذشت و میانگین مدت ازدواج نیز ۷/۶ سال (انحراف معیار ۲/۵۰) بود. ازدواج قطعی ۹۶٪ زنان و شوهران نخستین ازدواج آنها بود. دو نفر از زنان و دو نفر از مردان قبل از ازدواج قطعی، ازدواج کرده بودند. در حالیکه دو نفر از این چهار نفر دلیل جدایی در ازدواج قبلی خود را مشخص نکرده‌اند، یکی از شوهران و یکی از زنان گزارش داده‌اند که از همسر سابق خود طلاق گرفته‌اند. متوسط تعداد فرزندان در هر خانواده ۳/۳ بود. اکثریت قابل توجهی (۷۵٪) از خانواده‌ها ۲ فرزند داشتند، ۱۹/۲٪ از آنها ۳ فرزند، ۳/۸٪ آنها ۴ فرزند و یک خانوادگی (۱/۹٪) ۵ فرزند داشتند. لازم به توضیح است که یکی از شرایط انتخاب خانواده‌ها به عنوان گروه نمونه در این مطالعه دو فرزند یا زده تا بیست ماهه و ۶ تا ۴ ساله بود (جدول ۱).

جدول ۱- اطلاعات کلی زنان و شوهران

زن ۵۲ نفر			مرد ۵۲ نفر		
متوسط	انحراف معیار	بیشترین	متوسط	انحراف معیار	بیشترین
۳۳/۱	۳/۵۰	۱۱-۲۴	۲۸/۷	۲/۳۳	۱-۲۰

از ۵۲ زن، ۱۷ نفر (۳۳٪) به طور تمام وقت شاغل بودند و ۳۴ نفر باقیمانده (۶۷٪) خانه‌دار بودند. همه شوهران به صورت تمام وقت شاغل بودند. در رابطه با تحصیلات ۱۲ نفر (۲۳/۵٪) از زنان دارای تحصیلات پایین‌تر از دیپلم بودند، ۲۲ نفر (۴۲/۱٪) دیپلم داشتند و ۱۷ نفر باقیمانده (۳۳/۳٪) دارای تحصیلات دانشگاهی (فوق دیپلم تا دکتری) بودند. یکی از زنان وضعیت شغلی

و تحصیلی خود را گزارش تکرده بود. از ۵۲ شوهر، ۱۵ نفر (۲۸/۸٪) دارای تحصیلات زیر دیپلم، ۱۷ نفر (۳۲/۷٪) دارای دیپلم و ۲۰ نفر باقیمانده (۳۸/۵٪) دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. ابزارهای اندازه‌گیری

الف) مقیاس ارزیابی سازگاری و پیوستگی خانواده - ویرایش سوم FACES III (آلسن و همکاران ۱۹۸۵): این مقیاس به منظور ارزیابی کنش‌وری خانواده براساس الگوی سیرکامپلکس^{۱۱} طراحی و تهیه شده است و یکی از پرکاربردترین مقیاسهای مورد استفاده برای اندازه‌گیری ساختار خانواده می‌باشد. این مقیاس یک پرسشنامه خودگزارش دهی است که هر یک از اعضای خانواده به طور جداگانه آن را پر می‌کنند. بعضی اطلاعات مربوط به طبیعت و ماهیت خانواده از چندین عضو جمع‌آوری می‌شود. بدین ترتیب دیدگاههای مختلف اعضای خانواده را در ارزیابی خانواده به عنوان یک نظام سازمان یافته، در نظر می‌گیرد. (میتوچین ۱۹۸۸) این مقیاس که سومین تجدید نظر FACES می‌باشد به منظور اندازه‌گیری دو بعد اصلی الگوی سیرکامپلکس یعنی پیوستگی و سازش پذیری، خانواده، طراحی شده است (آلسن و همکاران ۱۹۸۵). FACES III شامل ۲۰ سوال از نوع لی‌کرت می‌باشد. برای طبقه‌بندی خانواده‌ها با تعریف چهار سطح روی هر یک از ابعاد آن‌ها شده، «جدا شده»، «پیوسته» و «ادغام شده»، «روی بعد پیوستگی و بی‌نظمی»، «اتصال پذیری»، «ساخت یافته» و «اتصال ناپذیری» روی بعد سازش پذیری، و عمود کردن این دو بعد بر یکدیگر یک «تیب شناسی» شکل داده می‌شود که شامل تشریح و توصیف ۱۶ نوع مختلف از نظامهای زناشویی و خانواده است. انواع مرکزی‌تر انواع هستند که عمومی‌ترند و چنین فرض شده است که خانواده‌ها و زوجیتی که دارای مشکل هستند معمولاً در انواع کناری طبقه‌بندی می‌شوند (آلسن و همکاران ۱۹۸۳). این ۱۶ نوع خانواده را می‌توان در ۳ گروه کلی تر و پایه‌ای تر «متعاد»، «کناری» و «افراطی» قرار داد. آلسن چنین فرض کرده که تفاوت بین ادارک شخص از اینکه خانواده چگونه کنش می‌کند و به طور ایده‌آل خانواده چگونه باید کنش کند، اندازه‌گیری مستقیم رضایت از خانواده^{۱۲} را فراهم می‌آورد. بنابراین مقیاس به شکلی طراحی شده است که توصیف وضعیت ادارک شده و وضعیت ایده‌آل نظام زناشویی و خانواده را به دست آورد.

در خصوص ویژگیهای روان‌منبعی، همبستگی گزارش شده بین پیوستگی و سازش پذیری تقریباً صفر بوده است (۰۰۳) و این بدین معناست که دو بعد کاملاً مستقل از یکدیگرند.

روایی و اعتبار درونی مقیاس ۰/۸۷۷ برای «پیوستگی» و ۰/۶۶۲ برای «سازش پذیری» برآورد شده است (ون دک و اگیلا ۱۹۹۳).

صا) آزمون سازگاری زناشویی MAT^{۲۲} (لاک و والاس ۱۹۵۹): این مقیاس یک پرسشنامه خود گزارش دهی کوتاه است که به منظور اندازه گیری کیفیت کنش‌وری ازدواج طراحی شده است. (۴۱، ای.تی، معمول‌ترین ابزار اندازه گیری بکار برده شده در این زمینه است «هریس و وستوبس ۱۹۸۹، پیلنگز ۱۹۷۹). این پرسشنامه حاوی ۱۵ ماده است که نشان می‌دهند تا چه حد پاسخ دهنده با همسر خود در خصوص تعدادی از فعالیتهایی که در سازگاری زناشویی نقش بنیادین دارند، موافق است. مقیاس بایستی به وسیله هر یک از زوجین به طور جداگانه تکمیل شود و بدین ترتیب امکان اندازه گیری کلی سازگاری زناشویی بر پایه «ادراک بین فردی»^{۲۳} از روابط زناشویی را فراهم می‌آورد. (هریس و وستوبس ۱۹۸۹). گستره نمرات MAT می‌تواند از ۲ تا ۱۵۸ باشد. نمرات پایین «رضایتی»^{۲۴} و نمرات بالا رضایت را نشان می‌دهند و میانگین نمرات برای مردان ۱۱۰ و برای زنان ۱۰۸ است. نمرات ۱۰۰ و بالاتر به طور کلی رضایت از ازدواج را نشان می‌دهد و نمرات پایین‌تر از ۱۰۰ نشان دهنده «نبستگی در روابط زناشویی»^{۲۵} است. میانگین نمره سازگاری برای یک گروه به خوبی سازگار شده «۱۳۵/۹» و میانگین نمرات برای یک گروه ناسازگار «۷۱/۷» است. آزمون سازگاری زناشویی «لاک و والاس» در ادبیات روانشناختی به عنوان ابزار معتبر اندازه گیری رضایت از ازدواج شناخته می‌شود. (کلمن و میئر ۱۹۷۵، لاک و والاس ۱۹۵۹، ویس و مارگولین ۱۹۷۷). این آزمون با کاربرد روش دو تپه کردن،^{۲۶} بنیایی و روایی بسیار بالایی ۰/۹۰ را نشان داده است. همچنین آزمون «ای.تی» با ایجاد تمایز واضح و آشکار بین همسرانی که به خوبی سازش یافته‌اند و آنهایی که در ازدواج خود دچار نیندگی هستند، اعتبار بسیار بالایی نشان داده است (لاک و والاس ۱۹۵۹).

ج) سبکهای دلبستگی بزرگسالان (هزن و شور ۱۹۸۷): این آزمون یک ابزار اندازه گیری تک عاملی خودگزارش دهی است که با روابط بزرگسالان تطبیق داده شده است. بر پایه این فرض که مشابهتهایی از سبکهای دلبستگی نوزاد - مراقبت‌کننده را می‌توان در روابط بزرگسالان نیز یافت (فینی ۱۹۹۴)، این ابزار اندازه گیری حاوی سه عبارت توصیفی از احساسهای فرد درباره زحمتی با نزدیکی و صمیمیت در روابط است. این توصیفها بر پایه تعمیم توصیفهای اینورد و همکاران (۱۹۸۷) از طبقه بندیهای دلبستگی نوزادان (ایمن، اجشاپ‌گر و دوسوگرا) و تبدیل آنها به

صورتی که متناسب با روابط بزرگسالان باشد تهیه شده‌اند. هر توصیف یکی از سه سبک دلستگی را نشان می‌دهد. آزمودنیها بایستی یکی از توصیفها را که بهتر از همه احساس آنها را در روابط نزدیک و صمیمی توصیف می‌کند، انتخاب کنند (هزن و شیور ۱۹۸۷). خصوصیات روان‌سنجی این ابزار خود گزارش دهی را رضایت بخش گزارش کرده‌اند. این ابزار نشان داده است که می‌تواند به شکلی بسیار قدرتمند خصوصیات ارتباطی را پیش‌بینی کند (فینی و نولر ۱۹۹۰). علیرغم نیز به روشهای معتبرتری برای اندازه‌گیری دلستگی بزرگسالان، ابزار ساده ضیق‌بندی هزن و شیور همچنان مورد استفاده و علاقه بسیار است. فینی و نولر (۱۹۹۶) پیشنهاد کردند که تاکید بر تفاوت‌های فردی در تجربه‌های ارتباطی، امکان ایجاد توافقی بین سبکهای ارتباطی بزرگسالان و سبکهای اصلی دلستگی نوزادان و نیز اجرای سریع و آسان این مقیاس عوامل اصلی حفظ علاقه‌مندی و کاربرد فراوان این آزمون می‌باشند.

روش انتخاب اجباری پاره‌ای محدودیتهای روان‌سنجی و آماری ایجاد می‌کند. به منظور غلبه بر این محدودیتها و مشکلات پاره‌ای از محققان (به عنوان مثال: لوی و دیویس ۱۹۸۸، فینی و نولر ۱۹۹۰) این توصیفها را به کار برده‌اند، اما از پاسخ دهندگان خواسته‌اند تا کاربرد پذیری هر یک از توصیفهای سه‌گانه را در مورد توصیف خودشان روی یک مقیاس لیکرت نشان دهند. این فرایند در مطالعه حاضر دنبال شده است و با کاربرد یک مقیاس نمره‌گذاری ۹ درجه‌ای (از کاملاً موافق تا کاملاً ناموافق) از شرکت کنندگان خواسته شد تا هر عبارت را بر اساس درجه‌ای که موافق احساسات و تجربیات آنها در روابط است نمره‌گذاری نمایند. از آزمودنیها همچنین خواسته شد که با روش انتخاب اجباری یکی از عبارتها را که بهتر از همه احساسات آنها را توصیف می‌کند انتخاب کنند. همچنانکه شیور و برمن (۱۹۹۲) توضیح داده‌اند، این دو نوع اندازه‌گیری مرتبط با یکدیگر ولی از نظر مفهومی متفاوت هستند. در حالیکه اولی سؤال می‌کند آزمودنی چه نوع شخصی است، دومی این نکته را مورد بررسی قرار می‌دهد که آزمودنی روی ابعاد مرتبط با دلستگی خود را کجا قرار می‌دهد. تحلیلهایی که روی ابزار طبقه‌بندی انجام می‌شود منجر به تصمیم‌گیری در مورد نوع دلستگی افراد می‌شود در حالیکه تحلیلهایی که روی مقیاسهای نمره‌گذاری انجام می‌شود منجر به تصمیم‌گیری درباره تناسب درجات ابعاد (یعنی ایستنی، اجتناب‌گری و دوسرگرایي) که کم و بیش در همه افراد وجود دارد، می‌شود.

نتایج:

نتیج در دو بخش ارائه خواهد شد. در بخش اول نتایج هر یک از پرسشنامه‌ها به طور

جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش دوم به بررسی روابط بین دبستگی، سبک خانواده و سازگاری زناشویی می‌پردازیم.

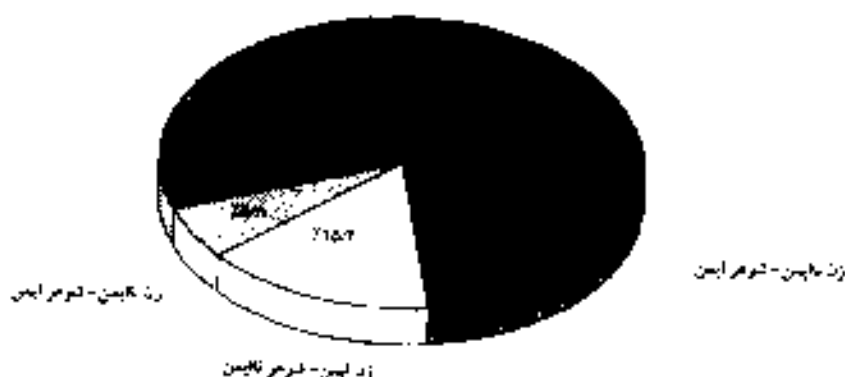
الف) سبک دبستگی بزرگسالان: پراکنش زنان و شوهران در سبکهای مختلف دبستگی در جدول ۲ ارائه شده است. همانگونه که مشهود است تفاوت معناداری از نظر فراوانی و پراکندگی دو گروه در طبقات دبستگی وجود ندارد.

جدول ۲- فراوانی و درصد سبکهای زنان و شوهران

زنان		شوهران			تفاوت		شاخص
جمع	تایمن	مضطرب	تایمن	جمع	تایمن	مضطرب	
۵۲	۷	۸	۳۷	۵۹	۷	۲	فراوانی
۱۰۰	۱۳/۵	۱۵/۲	۷۱/۳	۱۰۰	۱۱/۷	۱۳/۵	درصد

بررسی جفت شدن سبکهای دبستگی زوجین نشان داد که ۵۶٪ از زوجین هر دو ایمن بوده‌اند. جفت شدن دبستگی ۳۸٪ از زوجین به صورت ایمن - تاایمن (مرکب) بوده است و اقلیت کوچکی (۶٪) از هر دوی زوجین دبستگی تاایمن داشته‌اند (شکل ۱). لازم به توضیح است که هیچیک از زوجین (یعنی هر دو زن و شوهر باهم) به عنوان تاایمن - اجتناب‌گرا طبقه‌بندی نشدند (نمودار ۱).

هر دو ایمن



نمودار ۱- درصد جفت‌های مختلف سبکهای دبستگی زوجین

مقایسه نتایج آزمون میک دلبستگی بزرگسالان براساس اطلاعات جمعیت شناختی زوجین نشان داد که هیچک از زوجینی که بیش از دو فرزند داشتند به عنوان «ناایمن مصوب دو سوگرا»^{۵۰} به تنهایی با هر دو با هم - طبقه بندی نشدند. سطح تحصیلات شوهران تفاوت‌های معناداری را در طبقه بندی میک دلبستگی آنها ایجاد می‌کرد، فقط ۱۵٪ از شوهرانی که تحصیلات دانشگاهی داشتند و ۱۲٪ از شوهرانی که دیپلم متوسطه داشتند به عنوان «ناایمن طبقه بندی شدند در حالی که ۵۳٪ از شوهرانی که سطح تحصیلات آنها پایین تر از دیپلم بود به عنوان «ناایمن شناخته شدند ($p < 0.001$ و $\chi^2_{(1)} = 13.33$). همچنین نمرات آزمون میک دلبستگی بزرگسالان هم در زنان و هم در شوهران همبستگی معناداری نه تنها با سطح تحصیلات خودشان بلکه با سطح تحصیلات همسرشان نیز نشان می‌داد (جدول ۳).

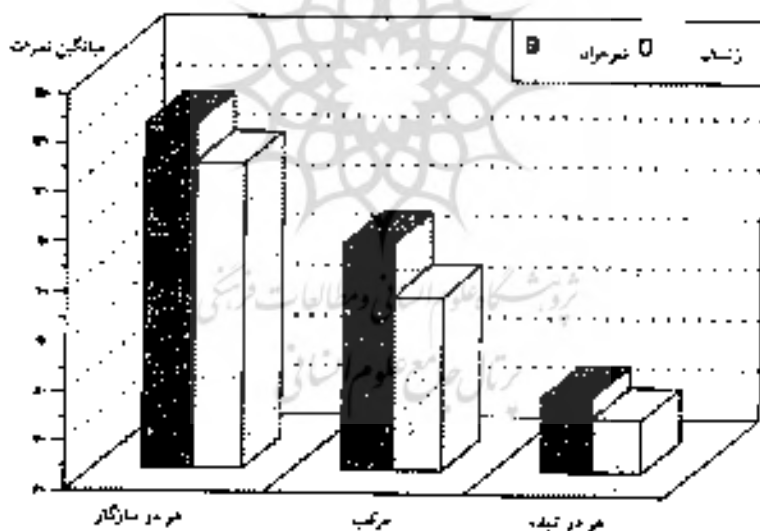
جدول ۳- ضریب همبستگی اسپرمن بین نمرات طبقه‌بندی میک دلبستگی بزرگسالان با سطح تحصیلات زوجین

سطح تحصیلات	میک دلبستگی		میک دلبستگی بزرگسالان (شوهران)		آزمون میک دلبستگی بزرگسالان (زنان)	
	همسر	خود	همسر	خود	همسر	خود
زنان	۰.۳۶*	۰.۳۶*	۰.۳۶*	۰.۳۶*	۰.۳۶*	۰.۳۶*
شوهران	۰.۳۶*	۰.۳۶*	۰.۳۶*	۰.۳۶*	۰.۳۶*	۰.۳۶*

ب) سازگاری زناشویی: میانگین نمرات در آزمون سازگاری زناشویی برای زنان ۱۰۴/۵۶ ($SD = 24.12$) و برای شوهران ۱۱۴/۶۷ ($SD = 23.62$) بود. آزمون t استودنت بین نمرات زوجین نشان داد که شوهران نسبت به همسران خود به طور معناداری رضایت بیشتری از ازدواج خود دارند. ($p = 0.022$ و $t_{(109)} = 2.36$). همچنین همبستگی مهم و معناداری بین نمره گذارهای زوجین روی آزمون t بی‌بی، وجود داشت. ($p = 0.000$ و $r = 0.51$) یا استفاده از «نقطه بوش»^{۵۱} ۱۰۰ زوجین تنیده از زوجین غیر تنیده متمایز شدند. ۱۵ نفر (۲۹٪) از شوهران و ۱۹ نفر (۳۶٪) از زنان به عنوان تنیده در ازدواجهای خود طبقه بندی شدند. آزمون مجذور خسی نشان داد که تفاوت بین فراوانی زنان و شوهران تنیده و غیر تنیده معنادار نیست.

زوجین براساس نمرات به دست آمده از بی بی تی، در سه گروه «تنیده»، «غیرتنیده» و «مرکب» طبقه بندی شدند. بدین ترتیب که زوجینی که هر دو زن و شوهر نمره پایین تر از ۱۰۰ به دست آورده بودند به عنوان «تنیده» در نظر گرفته شدند، زوجینی که هر دو زن و شوهر نمره ۱۰۰ یا بالاتر به دست آورده بودن به عنوان «غیرتنیده» طبقه بندی شدند و زوجینی که یکی از دو نفر (زن یا شوهر) نمره پایین تر از ۱۰۰ و دیگری نمره ۱۰۰ یا بالاتر را داشتند در طبقه «مرکب» قرار

گرفتند. این طبقه بندی نشان داد که ۵۲٪ از زوجین به عنوان غیر تنیده (کنش روی سالم) شناخته شدند ۱۷٪ در گروه تنیده (ناسازگار) و ۳۱٪ در طبقه بندی مرکب که یکی از همسران تنیده و دیگری غیر تنیده است، قرار گرفتند. همگرایی و همانندی نسبتاً بالایی بین نمرات و طبقه بندی زوجین (زن و شوهرها) از کیفیت ازدواجشان وجود داشت ($P_{\text{تکرار}} = ۰/۰۲۵$ و $Kappa = ۰/۳۱$). در تحلیل واریانس یک طرفه^۲ جمع نمرات^۳ برای زن و بین سه گروه نشان داد که هر سه گروه هم در مردان و هم در زنان به شکل معناداری با یکدیگر متفاوت هستند ($P = ۰/۰۰۰$ و $F(۲, ۵۱) = ۶۸/۰۱$ برای شوهران و $F(۲, ۵۱) = ۳۰/۳۹$ و $P = ۰/۰۰۰$ برای زنان). نمودار ۲ میانگین نمرات هر گروه را به طور جداگانه برای زنان و شوهران نمایش می دهد.



جستهای سازگاری زناشویی

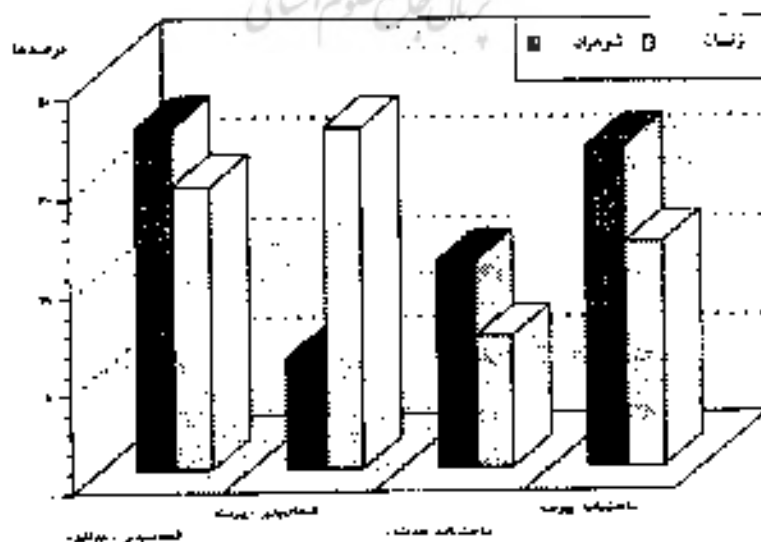
نمودار ۲- میانگین نمرات آزمون سازگاری زناشویی برای جنتهای مختلف سازگاری زناشویی زوجین

ج) نظامهای ارزشیابی سازش پذیری و پیوستگی خانوادگی: نتایج طبقه بندی شده آزمون FACES III در جدول ۴ نمایش داده شده است. نتایج نشان می دهد که در این طبقه بندیها تفاوت معناداری بین زنان و مردان وجود ندارد. همچنین این نتایج مشابهت نسبی با نتایجهای ارائه شده FACES III (السن و همکاران ۱۹۸۵) دارد. مقایسه نمودارهای خانوادگی نشان داد که تنها تفاوت معنادار بین دو جنس در طبقه بندی چهارگروهی است: در حالیکه چهارگروه انعطاف پذیر -

یروسته بالاترین فراوانی را در زنان داشت (۰/۳۴۱۶)، این چارکک پانجمین تویرین فراوانی را در مردان (۰/۱۱۱۵) داشته است (p=۰/۰۴۶ و $\chi^2_{(1)}=۸۷۰۲$). اگرچه به نظر می‌رسد که مردان به طویر خاص در هیچیک از چارککها قرار نگرفته‌اند (نمودار ۳).

جدول ۴- فراوانی زنان و شوهران دو طبقات مختلف ابعاد آزمون PFACESIN

تعداد کل	شوهران		زنان		مجموع	توزیع	تفاوت
	تعداد	درصد	تعداد	درصد			
۲۱۹	۱۰	۴/۶	۵	۲/۳	۱۵	۶/۹	رهافت
۳۹۱۶	۲۱	۵/۳۶	۱۷	۴/۳۷	۳۸	۹/۷۳	جدادنه
۳۹۱۶	۲۱	۵/۳۶	۱۹	۴/۹۳	۴۰	۱۰/۲۶	بیرون
۱۱۱۵	۱۲	۱/۱	۷	۰/۶۲	۱۹	۱/۶۶	انعام شده
۱۶	۱۷	۱۳/۱	۱۱	۸/۸	۲۸	۷/۳	در سطح
۱۸۱۸	۳۰	۱/۶۶	۱۲	۰/۶۶	۴۲	۱/۱۱	اضطراب پذیر
۳۵۱۶	۳۷	۱/۰۲	۲۱	۰/۶۵	۵۸	۱/۵	ساخت یافته
۹۱۶	۱۰	۱/۱۵	۷	۰/۷۶	۱۷	۰/۴۳	اضطراب پذیر



نمودار ۳- مقایسه توزیع زنان و شوهران دو چارککهای مختلف نمودار خانواده

میانگین نمرات مقیاسهای پیوستگی و سازش پذیری در هر دو شکل ادراک شده و ایده آل در جدول ۵ برای زنان و شوهران به طور جداگانه و میانگین نمره زوجین با هم آمده است. آزمون استودنت مرتبط نشان داد که نمرات سازش پذیری زنان و مردان با یکدیگر به طور معناداری متفاوت است، یعنی زنان نسبت به شوهران سازش پذیری بیشتری را ادراک کرده و نیز می‌خواهند (۰/۰۱۸ و $p=0/048$ و $-2/43$ و $-2/03$ و $r_{(50)} = -0/11$) به ترتیب برای شکل‌های ادراک شده و خواسته شده). مقایسه شکل‌های ادراک شده و خواسته شده مقیاس‌ها نشان داد که تفاوت‌های معناداری بین خانواده آنچنانکه توسط زوجین ادراک شده و آنچنانکه زوجین می‌خواهند باشد وجود دارد. این تفاوت‌ها را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: نخست؛ هم زنان و هم شوهران خودشان پیوستگی بیشتر (۰/۰۰۰ و $p=0/000$ و $3/79$ و $4/43$) به ترتیب برای زنان و شوهران می‌باشند؛ دوم؛ هم زنان و هم شوهران نمرات رضایت‌مندی بالاتری در مقیاس سازش پذیری در مقایسه با مقیاس پیوستگی به دست آورده‌اند (۰/۰۰۵ و $p=0/000$ و $2/91$ و $4/48$) به ترتیب برای زنان و شوهران).

جدول ۵- میانگین و انحراف معیار نمرات فرم‌های ادراک شده و ایده‌آلی ابعاد دوگانه پیوستگی و سازش پذیری نمرات رضایت برای زنان، شوهران و میانگین نمرات زوجین در آزمون (FASES III)

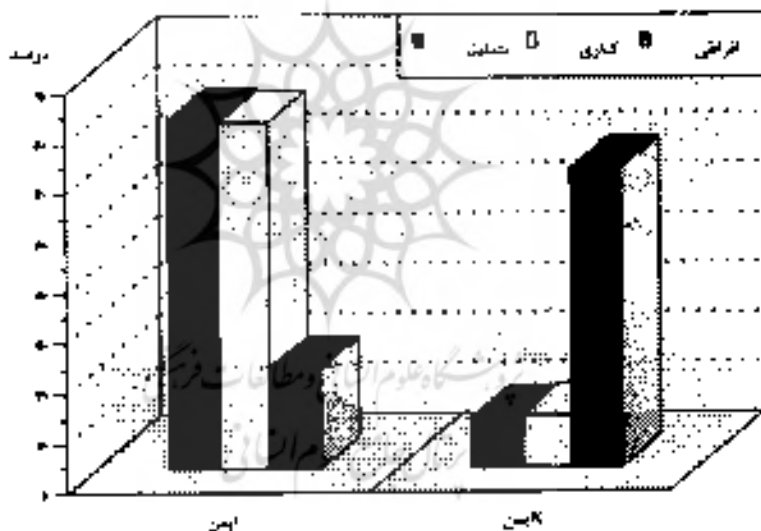
نوع مقیاس	زنان		شوهران		زوجین	
	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار
پیوستگی زن	۳۰/۳۹	۳/۱۳	۳۹/۱۳	۳/۶۱	۳۰/۳۹	۳/۰۹
سازش‌پذیری زن	۳۳/۳۹	۳/۱۳	۳۳/۳۹	۳/۰۹	۳۳/۳۹	۳/۰۹
پیوستگی ایده‌آل	۳۳/۳۹	۳/۰۹	۳۳/۳۹	۳/۰۹	۳۳/۳۹	۳/۰۹
سازش‌پذیری ایده‌آل	۳۳/۳۹	۳/۰۹	۳۳/۳۹	۳/۰۹	۳۳/۳۹	۳/۰۹
رضایت‌مندی زن	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹
رضایت‌مندی شوهر	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹
رضایت‌مندی زوجین	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹	۳/۰۹

مقایسه اطلاعات شخصی آزمونیها، زمان و مدت ازدواج، تعداد فرزندان زوجین با نتایج آزمون نشان داد که هیچکدام از این داده‌های جمعیت شناختی قادر به پیش‌بینی نتایج نمی‌باشند.

بررسی روابط دلستگی، سبک خانواده و سازگاری زناشویی

الف) نظام‌های خانواده و سبک‌های دلستگی: در این مطالعه خواهد سعی می‌بر وجود رابطه

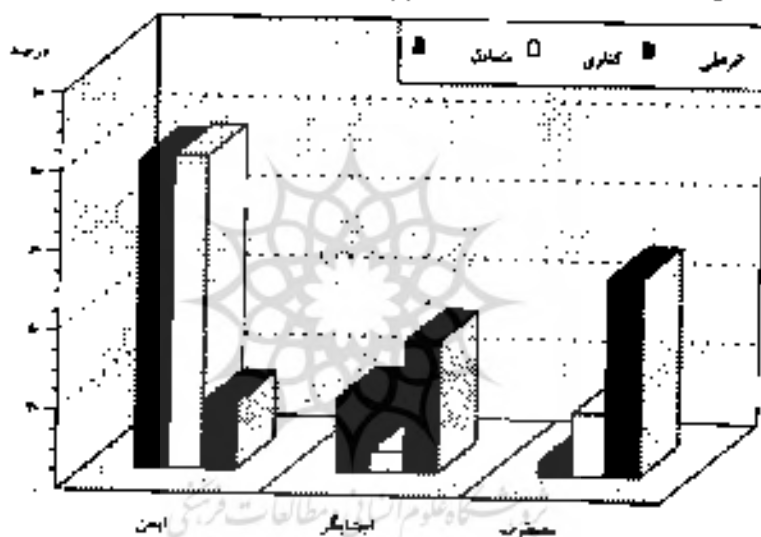
نزدیک بین الکرهای دلستگی بزرگسالان و سبکهای خانواده وجود دارد. نمودار ۴ درصد خانواده‌های متعادل، کناری و افراطی را آنچنانکه توسط زنان و شوهران ادراک شده است، براساس گروهبندی سبکهای مختلف دلستگی نشان می‌دهد. در حالیکه ۸۰٪ از گروههای متعادل به عنوان ایمن طبقه‌بندی شده‌اند تنها ۳۰٪ از گروههای افراطی سبک دلستگی ایمن داشته‌اند. در مقابل ۷۰٪ از گروههای افراطی در سبکهای نایمن دلستگی قرار داشته‌اند، در مقایسه با ۲۰٪ درصدی که به عنوان متعادل یا کناری بوده‌اند ($p=0/005$ و $\chi^2_{(1)}=91/95$).



نمودار ۴- توزیع سبکهای دلستگی زنان و شوهران در طبقات مختلف نمودار خانواده

بررسی زنان و شوهران به طور جداگانه نشان داد که ۳۳٪ از زنان نایمن در یکی از سبکهای افراطی خانواده طبقه‌بندی شدند در مقایسه با کمتر از ۳٪ زنان ایمن ($p=0/014$ و $\chi^2_{(1)}=9/82$) همچنین نگاه کنید به نمودار ۵). از سوی دیگر در شوهران هرچند که جهت تفاوتها مشابه زنان بود ولی از نظر آماری معنادار نبودند. تفاوتهای معنادار زیادی بین تأثیرات زوجین مشاهده می‌شود؛ ۷۳٪ از شوهرانی که همسر آنها به عنوان نایمن طبقه‌بندی شده است خانواده خود را خارج از گروههای متعادل ادراک کرده‌اند که به طور معناداری بیشتر از شوهرانی هستند که همسر ایمن داشته‌اند (۳۵٪ و ۶۱٪ $\chi^2_{(1)}=6/27$ و $p=0/012$). در مقابل ۷۳٪ از زنانی که خانواده خود را در

یکی از چارکهای انعطاف پذیر، انعطاف پذیر - جدا شده^{۱۱} با انعطاف پذیر - پیوسته، ادراک کرده‌اند شوهران ایمن داشته‌اند در حالیکه تنها ۲۷٪ زنانی که خانواده خود را در یکی از چارکهای ساخت یافته، ساخت یافته - جدا شده^{۱۲} یا ساخت یافته - پیوسته^{۱۳} ادراک کرده‌اند شوهران ایمن داشته‌اند ($\chi^2_{(1)} = 7/88$ و $p = 0/008$).



نمودار ۵- درگیری سبکهای دلبری زنان در طبقات مختلف سواد خانواده

جدولی کردن سبکهای دلبری بین زوجین با طبقه بندیهای FACES III نشان داد که هیچکدام از زنان با شوهرانی که هر دو دلبری نایمن داشتند خانواده خود را به عنوان معادل ادراک نکرده‌اند. در حالیکه ۶۱٪ از زنان و شوهرانی که هر دو دلبری ایمن داشتند و ۳۸٪ از زوجینی که هر دو نایمن بودند خانواده خود را به عنوان معادل ادراک کرده‌اند. در مقابل ۵۰٪ از زوجینی که هر دو نایمن بودند خانواده خود را به عنوان افراطی ادراک کرده‌اند. در مقایسه با ۱۵٪ از زوجینی که یکی از شوهران ایمن و دیگری نایمن بودند و تنها ۲٪ از زوجینی که هر دو ایمن بوده‌اند ($\chi^2_{(1)} = 19/26$ و $p = 0/0001$) همچنین نگاه کنید به نمودار ۶).

تحلیلهای واریانس یک طرفه (با در صورت عدم امکان کراسکال - وایس K-W) روی نمرات مقیاسهای مختلف FACES که بر اساس سبکهای دلبری زوجین طبقه بندی شده بودند انجام شد.

از سوی دیگر زنان و شوهرانی که به عنوان مضطرب دوسوگرا طبقه بندی شده‌اند و زنانی که همسر دوسوگرا داشته‌اند نمرات نسبتاً پائین تری در مقیاس پیوستگی دارند. جدول همچنین نشان می‌دهد که زنانی که شوهر دوسوگرا داشته‌اند پائین ترین نمرات را در فرم ایده آلی مقیاس به دست آورده‌اند.

انجام آزمون تحلیل واریانس اندازه‌های شکرار شده^{۴۱} روی نمرات مقیاس سازش پذیری سبکهای دلبستگی زوجین (در سه سطح زوجین ایمن، مرکب و نایمن) به عنوان متغیر بین آزمونیها و زوجین (در دو سطح زنان و شوهران) به عنوان متغیر درون آزمودنیها (نگاه کنید به جدول ۷ برای میانگین‌ها) نشان داد که نه تأثیر اصلی سبک دلبستگی و نه تأثیر اصلی جنس معنادار نیستند ($F < 1$)، در حالی که تعادل بین طبقه بندی سبک دلبستگی و نمرات سازش پذیری همسران معنادار است ($F_{(1,81)} = 3.29$ و $P = 0.047$). نمودار لاتوق این تعادل را نمایش می‌دهد: در حالی که نمرات سازش پذیری زنان بالاتر از شوهران است، نمرات سازش پذیری زنان نایمنی که شوهر آنها نیز نایمن است به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یابد. از سوی دیگر نمرات سازش پذیری شوهران نایمنی که همسر آنها نیز نایمن است به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر نایمن بودن و در عین حال داشتن یک همسر نایمن با تأثیرات کاملاً متضاد روی ادراک زنان و شوهران از سازش پذیری خانواده همراه است.

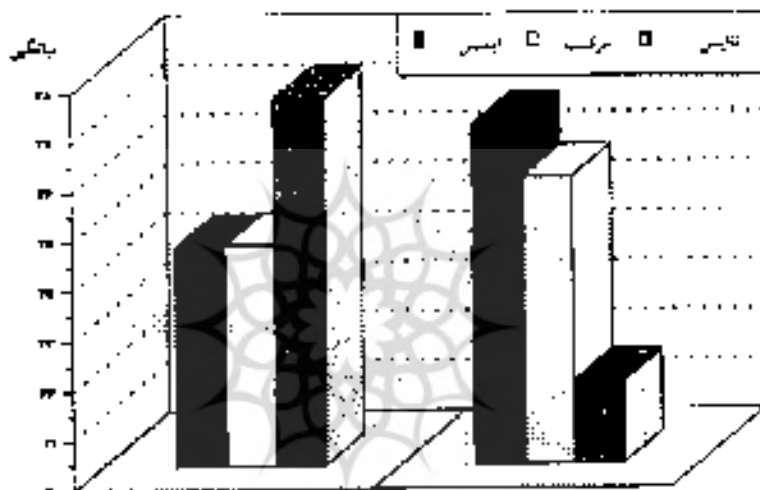
جدول ۷- میانگین و انحراف معیار سازش پذیری زنان و شوهران گروه بندی شده

بر اساس جدول شدن سبکهای دلبستگی زوجین

سازش پذیری خانواده	شوهران		زنان	
	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار
ایمن $P=95$	۶۶.۸۷	۶.۶۶	۶۱.۶۱	۶.۶۶
مرکب $P=۱۰$	۶۵.۸۱	۶.۶۶	۶۱.۶۶	۶.۶۶
نایمن $P=۰۲$	۶۵.۶۷	۶.۶۶	۶۶.۶۶	۶.۶۶

ب) سبکهای خانواده و سازگاری زناشویی: مقایسه نتایج FACESIII با نتایج آزمون سازگاری زناشویی (MAT) نشان داد که تفاوت‌های معناداری بین سازگاری زناشویی در الگوهای متفاوت طبقه بندیهای خانواده وجود دارد. اکثر (۷۵٪) آزمودنیهایی که در آزمون FACES در چارک ۱ اصطلاح پذیر - جدا شده، طبقه بندی می‌شوند مطابق آزمون MAT ای تی، در ازواجهاشان شنیده

تشخیص داده شدند. در حالی‌که تنها ۲۵٪ (۲۷) و ۲۴٪ از آزمودنی‌هایی که به ترتیب در چارک‌های «انعطاف‌پذیر»، «پیوسته»، «ساخت‌دار»، «جداشده» و «ساخت‌دار- پیوسته» طبقه‌بندی شدند در ازدواج‌هایشان به عنوان تنیده شناخته شدند ($\chi^2_{(1)} = 7/82$ و $p = 0/049$).



شماره ۷- نمودار مقیاس سازش‌پذیری زنان و شوهران در طبقات مختلف سبک‌های زندگی زوجین

در بررسی جداگانه نتایج زنان و شوهران مشاهده شد که ۷۸٪ از زنانی که در یکی از حیطه‌های متادل FACES طبقه‌بندی شدند در آزمون χ^2 ای تی، به عنوان غیر تنیده در ازدواج‌هایشان شناخته شدند در حالی‌که فقط ۴۸٪ از زنانی که در یکی از حیطه‌های کناری یا اترافی طبقه‌بندی شده بودند در ازدواج‌هایشان غیر تنیده تشخیص داده شدند ($p = 0/026$ و $\chi^2_{(1)} = 4/96$) اما در شوهران تفاوت‌های مشاهده شده از نظر آماری معنادار نبودند.

تحلیل واریانس یکطرفه روی نمرات کلی χ^2 ای تی، که بر اساس طبقات نمودار خانوادگی در FACES III گروه‌بندی شده بودند، نشان داد که زنانی که در چارک «انعطاف‌پذیر- جداشده» بودند از نظر وضعیت زناشویی تنیده‌ترین گروه بودند (۸۸٪ - میانگین و ۳۰٪ انحراف معیار) و زنانی که در چارک «انعطاف‌پذیر- پیوسته» قرار داشتند بیشترین رضایت و از وضعیت زناشویی خود داشتند (۱۶۴٪ - میانگین، ۱۵٪ انحراف معیار، $p = 0/026$).

$F_{(۳,۳۷)} = ۳/۳۷$). مقایسه طبقات مختلف مقیاس بیوستگی نشان داد که زنانی که به عنوان رها شده حقیقه‌بندی شده‌اند پایین‌ترین نمرات را در آزمون سازگاری زناشویی داشته ($SD = ۲۹/۶۵$ و $M = ۶۵/۴۰$) و به طور کاملاً معناداری از سه گروه دیگر یعنی گروه‌های جدا شده ($SD = ۲۴/۹۲$ و $M = ۱۰۶/۴۱$) پیوسته ($SD = ۱۸/۲۲$ و $M = ۱۱۵/۴۶$) و ادغام شده ($SD = ۲۵/۳۳$ و $M = ۱۰۴/۷۵$) متمایز می‌شوند ($F_{(۳,۳۷)} = ۶/۵۳$, $p = ۰/۰۰۱$).

دلستگی و سازگاری زناشویی

جدولی کردن سبک دلستگی زنان با نتایج آزمون سازگاری زناشویی نشان داد که تعداد بیشتری از زنان نایمن در ازدواجشان به عنوان تنیده تشخیص داده شده‌اند (۴۷٪). در مقایسه با ۱۸٪ از زنان ایمن ($F_{(۳,۳۷)} = ۵/۰۰۰$, $p = ۰/۰۲۵$). تحلیل واریانس نگرش عاملی، روی جمع نمرات سبکهای مختلف دلستگی نشان داد که زنان مضطرب دوسوگرا به طور معناداری نمرات پایین‌تری ($SD = ۲۸/۸۴$ و $M = ۷۶/۵۷$) نسبت به زنان ایمن ($SD = ۲۳/۲۴$ و $M = ۱۰۹/۶۲$) دارند ($F_{(۳,۳۷)} = ۵/۵۱$ و $p = ۰/۰۰۷$). مقایسه سبکهای دلستگی جفت‌شده زوجین با نتایج آزمون سازگاری زناشویی نشان داد که ۷۹٪ زنانی که ایمن بوده و شوهر ایمن داشتند در ازدواج‌هایشان به عنوان غیر تنیده شناخته شدند در حالی که ۵۷٪ از زنان در زوجینی که هر دو نایمن یا یکی ایمن و دیگری نایمن بودند در ازدواج‌هایشان به عنوان تنیده تشخیص داده شدند ($F_{(۳,۳۷)} = ۷/۱۰$, $p = ۰/۰۰۸$).

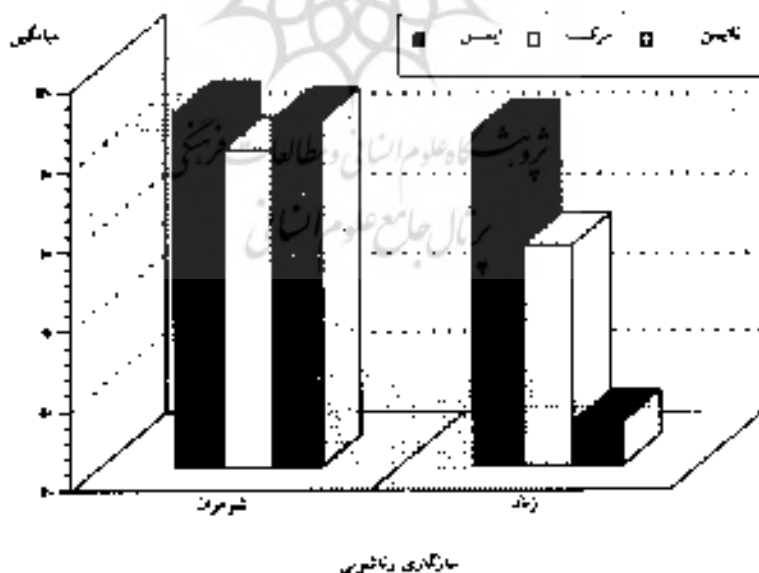
جدول ۸- بیانگین و انصراف مهار نمرات سازگاری زناشویی زنان و شوهران گروه‌بندی شده

بر اساس سبکهای دلستگی (زوجین)

شماره	زنان		شوهران سازگاری زناشویی	
	بیگین	مضطرب	بیگین	مضطرب
۱۱/۸۲	۱۱/۲۹	۱۹/۷۵	۱۱/۳۱	۱۱/۸۲
۲۷/۲۱	۱۰/۶۱	۱۸/۲۶	۹/۰۵	۲۷/۲۱
۱۵/۲۴	۱۱/۳۸	۲۳/۲۰	۰۵/۲۷	۱۵/۲۴

اجرای آزمون تحلیل واریانس اندازه‌های تک‌گرا شده روی نمرات سازگاری زناشویی سبکهای دلستگی زوجین (در سه سطح زوجین ایمن، مرکب، نایمن) به عنوان متغیر بین

آزمودنیها و زوجین (در دو سطح زنان و شوهران) به عنوان متغیر درون آزمودنیها (مراجعه کنید به جدول ۸ برای میانگین‌ها) نشان داد که تأثیر اصلی سازگاری زناشویی معنادار بود ($p=0/001$) $F_{(1,165)}=11/65$ و تعامل معنادار و مهمی بین سبکهای دلبستگی زوجین و سازگاری زناشویی در زنان و شوهران وجود داشت. ($F_{(1,165)}=3/44$ ، $p=0/039$). همچنانکه در نمودار ۸ آشکار است به نظر می‌رسد که گزارشهای شوهران از سازگاری زناشویی خودشان تحت تأثیر سبکهای دلبستگی زوجین قرار نگرفته است اما گزارش زنان از وضعیت سازگاری زناشویی خود به شدت تحت تأثیر سبکهای دلبستگی زوجین قرار داشته است. هرگاه که هر دوی زوجین ایمن بوده‌اند، گزارش زنان از سازگاری زناشویی در بالاترین حد بوده است و هنگامی که یکی از زوجین نایمن بوده است نمرات گزارش شده زنان از سازگاری زناشویی خود پایین می‌آیند و اگر هر دوی زوجین نایمن باشند باز هم نمرات سازگاری زناشویی زنان کاهش می‌یابد.



نمودار ۸- نمرات گزارش شده زنان و شوهران در طبقات مختلف سبکهای دلبستگی زوجین

آزمونهای استودنت مستقل بین زنان و شوهران تبیین و غیر تبیین نشان داد که زنان تبیین نمره بالاتری در مقیاس دوسوگرایی مقیاس دلبستگی بزرگسالان ($F_{(1,165)}=4/95$)، میانگین، $3/41$ (انحراف معیار) از زنان غیر تبیین شده ($F_{(1,165)}=6/88$ ، انحراف معیار) دارند.

($P=0/002$ ، $r=0/44$ ، $n=111$)، همچنین زنانی که شوهرانشان در مقیاس «ای-تی» به عنوان تنیده شناخته شده بودند در عامل دوسوگرایی مقیاس دبستگی بزرگ-لان نمره بالاتری ($F(53)=4/53$ میانگین، $2/43$ - انحراف معیار) از زنانی داشتند که شوهرانشان به عنوان غیر تنیده شناخته شده بودند ($F(51)=2/51$ میانگین، $2/42$ - انحراف معیار، $t(111)=2/05$ ، $p=0/05$) و بالاخره دبستگی منفی بالایی بین نمرات مقیاس دوسوگرایی آزمون دبستگی بزرگ-لان و نمرات سازگاری زنانشویی در زنان ($P=0/000$ و $r=0/52$) و نیز در مردان ($p=0/003$ و $r=0/40$) وجود داشت.

بحث و نتیجه گیری

به منظور رعایت اختصار و اجتناب از ابهام نتایج حاصل از این مطالعه را در چهاربخش به شرح زیر مورد بحث و بررسی قرار می دهیم: «دبستگی»، «دبستگی و سازگاری زنانشویی»، «دبستگی و ساختار خانواده» و «تفاوت های جنسی».

الف) دبستگی:

در میان زوجهای مورد مطالعه در این تحقیق هیچ زوج «اجتناب گر - اجتنابگر» وجود نداشت و براساس گزارش این زوجها از والدین خود نیز هیچ زوج «اجتنابگر - اجتنابگری» بین آنها وجود نداشته است. این الگو در یک مطالعه مقدماتی روی زوجهای ایرانی در انگلستان نیز تکرار شده است (مظاهری ۱۹۹۷). این نتیجه مشابه مطالعاتی است که روی سبکهای دبستگی زوجهای ازدواج کرده و تکرار انجام شده و شاهدهی است بر این مدعا که جود شدن خصوصیات دبستگی زوجین با یکدیگر تصادفی نیست، قوی ترین یافته در این دسته از مطالعات این است که افراد این شمایل بالاتری به زوج شدن با یک همسر این دارند (کوئینز و ورید، ۱۹۹۵، کریستدن، و همکاران ۱۹۹۱، فینی ۱۹۹۴، سنجاک، و «شواتر» ۱۹۹۲). در مقابل زوجهای «مضطرب - مضطرب» و «اجتناب گر - اجتنابگر» زوجهای چندان فراوانی نیستند و در واقع دو بسیاری از مطالعات هیچ زوجی با این ترکیب ها وجود نداشته است (به عنوان مثال کیرکباتریک و دیویس ۱۹۹۴، کوئینز و ورید ۱۹۹۵، برتان و شیور ۱۹۹۵).

مباحثات فراوانی درخصوص نقش دبستگی در همسرگزینی وجود دارد. ممکن است بتوان در همسرگزینی نفسی را برای دبستگی در فرهنگهای غربی که با روابط آزاد قبل از ازدواج مشخص می شوند - که نوبه خود امکان ترک و قطع رابطه را برای هر دو طرف آسانتر از ازدواج

مشخص می‌شوند - که نوبه خود امکان ترک و قطع رابطه را برای هر دو طرف آسانتر از ازدواج می‌کند - در نظر گرفت زیرا این امر به افراد اجازه می‌دهد تا قبل از ازدواج شناخت بیشتری از همسر خود به دست آورند. اما مشکل بتران برای دل‌بستگی نقش قابل توجهی را در همسرگزینی در فرهنگ‌های همچون ایران که نسبت به روابط پیش از ازدواج و «ازدواج» رویکرد متفاوتی دارند، در نظر گرفت. زیرا با توجه به فرایند ازدواج در ایران واضح است که زوجین قبل از ازدواج زمان و فرصت کافی برای شناخت کامل یکدیگر را ندارند به نحوی که به سبب دل‌بستگی یکدیگر واقف شوند یا تحت تأثیر آن قرار گیرند و به همین دلیل هم بسیار بعید است که همسرگزینی در زوج‌های ایرانی تحت تأثیر «دل‌بستگی» باشد. اما از سوی دیگر عملاً فقدان حتی یک نمونه از زوجین اجتناب‌گر در یک نمونه‌گیری از ۲۰۰ زوج - در این مطالعه و در مطالعه دیگر (مظاهری ۱۹۹۷) - این سوال را بر می‌انگیزد که اگر این نتایج نتیجه جفت شدن غیر تصادفی زوجین نیست، پس چیست؟ این نکته ما را به این فرض رهنمون می‌کند که در فرهنگ ایرانی «زوج اجتناب‌گر - اجتناب‌گر» آفتد غیر طبیعی و ناهمگن است که حتی خود را در روابط مقدماتی و اولیه نشان داده و بنابراین از ایجاد نامزدی جلوگیری می‌کند و با اینکه زوج‌های اجتناب‌گر - اجتناب‌گر در میان آن گروه از زوج‌هایی بوده‌اند که ازدواج‌هایشان ادامه نیافته است. به عبارت دیگر نا آنجا که دل‌بستگی زن و شوهر مدنظر است، جفت شدن زوج اجتناب‌گر - اجتناب‌گر در جریان ازدواج قادر به تداوم بلند مدت نسبت به سایر این زوج‌ها در بین ناشادمان‌ترین و مست‌ترین ازدواج‌ها قرار داشته و بنابراین در خطر بالاتری برای جدایی و خلاق قرار دارند.

۳) دل‌بستگی و سازگاری زناشویی:

داده‌های تحقیق حاضر نمایز واضح و آشکاری را بین «زوج‌های ایمن و ناپایمن» نشان داده و چنین پیشنهاد می‌کند که در خصوص سازگاری زناشویی، زوجین ناپایمن ضعیف‌ترین و پایین‌ترین سازگاری را در زوج‌های ایمن بالاترین سازگاری را نشان می‌دهند. زوج‌های مرکب نرزش متوسطی را در مقایسه زوج‌های ایمن و ناپایمن به دست می‌آورند، البته از نظر آماری این زوجین با گروه ناپایمن تفاوت بیشتری دارند تا با گروه زوج‌های ایمن. کسرتیندن و همکاران (۱۹۹۱) نمونه بزرگی از زوج‌های ناپایمن را در خانواده‌های دارای کنش وری نابهنجار پیدا کردند. این محققین گزارش دادند که از نظر تجربی این انگور همبستگی و همبندی زیادی با بدرفتاری و خشونت همسر و الگوی‌های اجتناب‌گر و دوسوگر در دل‌بستگی کودکان دارد. نتایج

همچنین نشان می‌دهند که همراهی و همبندی قوی بین سبک دلبستگی بزرگسالان و کیفیت روابط زناشویی در زنان وجود دارد. این همبندی پیشنهاد می‌کند که کیفیت روابط زناشویی زنان تحت تأثیر سبک دلبستگی آنها، سبک دلبستگی همسرانشان و نیز جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین تعیین می‌شود. این تفاوتها در رابطه با اضطراب برجسته‌تر بودند. در مقابل نمرات شوهران در کیفیت سازگاری زناشویی تحت تأثیر سبک دلبستگی خودشان، همسرانشان و با جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین فرار نگرفته است. بسیاری از محققین گزارش کرده‌اند که ارزشیابی روابط زناشویی به طور معناداری با سبک دلبستگی خود و همسر ارتباط دارد (به عنوان مثال کولینز و رید، ۱۹۹۰، سیمپسون، ۱۹۹۰، کیرکپاتریک و دیویس، ۱۹۹۴، فیتی و همکاران، ۱۹۹۴). تقریباً در همه این مطالعات الگوی نتایج به طور گسترده‌ای وابسته به جنسیت بوده است، اما هیچیک از این مطالعات رابطه معنادار مهمی را فقط برای زنان و نه برای مردان نشان ندادند. دلیل این الگوی نتایج چندان روشن نیست و ماکسی بعد مجدداً به این مسأله رجوع خواهیم کرد.

ج) ساختار خانواده و سبک دلبستگی:

علاقه و هدف اصلی این مطالعه آزمودن همبندی سبک دلبستگی و ساختار خانواده بوده است. نتایج قویاً وجود چنین همبندی و همراهی را مورد تأیید قرار داده و وجود پاره‌ای تفاوت‌های جنسی را نیز برجسته کرده است. نتایج نشان داد که:

۱- به طور کلی، همبندی سبک دلبستگی و ساختار خانواده، برای زنان مستقیم‌تر و قوی‌تر از شوهران آنهاست. این نکته در قسمت پایانی این بخش مورد بحث و بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت.

۲- علاوه بر همبندی بین سبک دلبستگی و ساختار خانواده، همبندی‌هایی بین ساختار خانواده و سبک دلبستگی همسر و به خصوص بین ساختار خانواده و جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین نیز وجود دارد. به طور خلاصه نتایج آشکار کرد که داشتن یک همسر نابینا، یا زنانی که به عنوان نابینا طبقه‌بندی شده‌اند باعث کاهش نمرات یکی از مقیاسهای FACBS می‌گردد. چنین افرادی احتمال بسیار کمتری برای طبقه‌بندی شدن در حیطه‌های متعادل نمودار خانواده دارند. علاوه بر اینها، نابینا بودن و داشتن یک همسر نابینا (زوجین نابینا) منجر به ریسک بالاتر طبقه بندی شدن در حیطه‌های انحرافی نمودار خانواده می‌گردد.

۳- مقیاس پیوستگی در مقایسه با مقیاس سازش پذیری همبندی بسیار قوی تری را با سبک دلبستگی نشان داد. همچنین چنانکه قبلاً نیز اشاره شد مقیاس نتایج «ام ای تی» و تفاوت واقعی - دیده آئی آزمون FACES III نشان داد که نمرات نارضایتی در مقیاس پیوستگی همبندی نسبتاً قدرتمندی با نتایج آزمون سازگاری زناشویی داشت. این درحالی است که سه نمرات سازش پذیری و نه نمرات نارضایتی این مقیاس همبندی مهمی با نتایج «ام ای تی» نشان ندادند و این امر به این معناست که هیچیک از دو نمره قادر به اندازه گیری کیفیت روابط با سازگاری زناشویی نیستند.

این امر البته غیر منتظر هم نیست چرا که از نظر تئوریک می توان رابطه نزدیک تری را بین پیوستگی آنچنانکه در «انگاری سرکانهلسکی» تعریف شده است و سبکهای دلبستگی انتظار داشت؛ پیوستگی با نزدیکی خانواده، تنظیم نزدیکی و فاصله در نظام خانواده را مد نظر قرار می دهد. بنابراین پیوستگی در برگیرنده عواطف بوده و متناسب با سوال در مورد پیوندها می باشد (مینوجین، ۱۹۹۸). شکل در تنظیم فاصله به عنوان عامل و زمینه اصلی اختلافها در روابط زوجین - چه در کلبیک و چه در تحقیقات - به خوبی شناخته شده است (چکوبسن ۱۹۸۹، نیر ۱۹۷۸ و ۱۹۸۸، مولاری و کریستنسن ۱۹۸۳). در این جدال که معمولاً هیچانهای شدیدی را نیز درگیر می کند، یکی از زوجین خواستار «شریک مناسب»^{۱۰} صمیمیت و نزدیکی بیشتر است، در حالیکه دیگری برای فواغث با، جدایی یا فاصله بیشتر تلاش می کند. به نظر می رسد که زوجین بر اساس یا برای نیل به دو موقعیت کاملاً متناقض و غیر قابل جمع، رفتاری می کند (پیستوله ۱۹۹۴).

«پیستوله» (۱۹۹۴) پیشنهاد کرد که نظریه دلبستگی کمک ارزشمندی را در فهم «کشش فاصله» فراهم می آورد. وی با ارجاع به جنبه محوری نظریه دلبستگی که می گویند، «نظام کترین دلبستگی»^{۱۱} رابطه فرد با «تصویر دلبستگی» را در محدوده معینی از تعادل بین فاصله و در دسترس بودن تنظیم می کند، (بالبی ۱۹۸۸، ص ۱۲۳)، مدعی شده است که نظریه دلبستگی پیشریستی می کند که یک زوج ایمن در «کشش فاصله» درگیر نخواهند شد. در حالیکه کشش فاصله در شدیدترین و هشوارترین حالت خود به عنوان یک مشکل ارتباطی اصلی و مداوم وقتی بروز می کند که سبک دلبستگی یکی از زوجین اجتنابگر باشد و دیگری واجد سبک دلبستگی دوسوگرا باشد، چرا که خصوصیت اصلی سبک دلبستگی اجتنابگر در واقع اجتناب از

صمیمیت است در حالیکه گروهی که در طبقه مضطرب دوسوگرا قرار دارند با وابستگی و تمایل شدید نسبت به تعهد در روابط مشخص می‌شوند (دینی، و نوری، ۱۹۹۵). این نتایج می‌تواند به عنوان حمایت بیشتر از پیشنهاد وینه (۱۹۸۴) محسوب شوند که معتقد بود دلستگی نقطه شروع نظام ارتباطی زوجین بوده و پایه و اساس سایر الگوها و فرایندهایی مانند صمیمیت و ارتباط محسوب می‌شود.

علاوه بر اینها پیوستگی مقیاسی قدرتمندتر از مقیاس سازش‌پذیری دانسته شده است. به عنوان مثال «گرین» و همکاران (به نقل از آلن، ۱۹۹۱) روابط معناداری را بین مقیاس پیوستگی با سلامت و رقابت زناشویی گزارش کردند ولی همبستگی‌های معناداری بین این متغیرها با مقیاس سازش‌پذیری به دست نیامد.

تفاوت‌های جنسی

در بخشهای مختلف این مقاله، نتایج تحقیق تفاوت‌های جنسی برجسته‌ای را در زمینه‌های مختلف نشان داد. این تفاوتها به طور عمده شامل موارد ذیل می‌شوند:

۱- نتایج نشان داد که تفاوت جنسی در خصوص پراکنندگی سه سبک دلستگی با استفاده از روش اندازه‌گیری انتخاب اجباری وجود ندارد. این نتایج با مطالعات گزارش شده در این زمینه (هزن و شبور، ۱۹۸۷، دینی و نور، ۱۹۹۵) همبند و همگن می‌باشد. اما با استفاده از اندازه‌گیریهای پیوسته، نتایج نشان داد که زنان در نزدیکی و صمیمیت نسبت به شوهران راحت‌تر هستند. این نتایج مشابه نتایج گزارش شده توسط «دینی» و همکاران (۱۹۹۴) است که زنان در مقایسه با مردان گزارش دادند که در نزدیکی و صمیمیت راحت‌تر هستند و در خصوص مرتبط شدن با دیگران مطمئن‌تر هستند. از آنجا که این تفاوت تنها تفاوت معناداری بین زنان و شوهران در رابطه با ویژگیهای مربوط به دلستگی می‌باشد به نظر می‌رسد عامل مهمی بوده و ما مجدداً به این موضوع باز خواهیم گشت.

۲- همگنی و همبندی سبک دلستگی و ساختار خانواده در زنان قوی‌تر از شوهران بود. همچنین در حالیکه همبندی مهم و قدرتمندی بین کیفیت روابط زناشویی زنان با دلستگی آنها، دلستگی شوهرانشان و جفت‌شدن سبکهای دلستگی زوجین وجود داشت، همبندی معناداری بین هیچکدام از این متغیرها با نمرات کیفیت روابط زناشویی شوهران وجود نداشت.

شواهد نظری و تجربی نوعی تفاوت جنس کلی را پیشنهاد می‌کنند مبنی بر اینکه عوامل مربوط به عواطف و روابط بین شخصی برای زنان مهتر (و در نتیجه مؤثرتر) از مردان هستند. آیلرس (۱۹۸۹) معتقد است که هرچند در زندگی بزرگسالان هم دلبستگی و هم خورد مختاری اهداف مشروط برای هر دو جنس می‌باشند، اما به مراحل هنجارهای اجتماعی دلبستگی را در زنان و خورد مختاری را در مردان تشویق و تقویت می‌کنند. گلیگان (۱۹۸۲) بر رویکرد متفاوت زنان و مردان جوان در زندگی تاکید می‌کند: مرد جوان در پی «تحقیق بخشیدن به خود»^{۲۷} و «اثبات خود»^{۲۸} است در حالیکه زن جوان بیشتر در صدد «وقف کردن خود»^{۲۹} می‌باشد. نظریه پردازان و پژوهشگران معمولاً در مورد استناد به عوامل خانوادگی در توضیح این تفاوتها با یکدیگر توافق دارند. به عنوان مثال «میدی» و «شوارتز» (۱۹۹۴) چنین پیشنهاد کردند که برای دختران، عوامل خانوادگی تمایل به تمرکز بر روابط بین شخصی دارند در حالیکه برای پسران به طور عمده به «بهرت» و «اعتقاد»^{۳۰} تمرکز دارند. «کاسپی» و «الدر» (۱۹۸۸) استدلال کرده‌اند که در پسران «اجتماعی شدن» به معنای درگیر شدن در جدایی‌های خارج از خانه و فراتر از خانواده است. برای دختران، از سوی دیگر، جریان اجتماعی شدن بر پایه روابط روزمره درون خانواده است و بر روابط عاطفی با دیگران تاکید می‌کند.

۲- زنان بیشتر تحت تأثیر شوهرانشان قرار گرفته بودند تا مردان تحت تأثیر زنانشان. این نتایج مشابه نتایج گزارش شده توسط «کوچ» و «سکاوان» (۱۹۹۲) می‌باشد مبنی بر اینکه اتصال بین الگوهای کاری روابط دلبستگی کودکان و روابط زناشویی در زنان بوسیله کیفیت دلبستگی همسرانشان جرح و تعدیل شده است. «کاسپی» و «الدر» (۱۹۸۸) پیشنهاد کردند که حوادثی مانند ازدواج تأثیرات قوی‌تری بر جریان زندگی زنان در مقایسه با مردان برجای می‌گذارد.

گلیگان (۱۹۸۲) ضمن مطالعه دیدگاه زنان و مردان درباره روابط شخصی و تصور از خشونت، گزارش داد که مردان دنیا را به عنوان محل «مواجهه‌های مخاطره‌آمیز» و اتصالاتی انفجار آمیز می‌بینند در حالیکه زنان جهان را به عنوان «دنیای مراقبت و حفاظت» می‌نگرند. وی استدلال می‌کند که مردان و زنان خطر را در موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی ادراک کرده و به شیوه‌های متفاوتی تعبیر و تفسیر می‌کنند. برای مردان اغلب اوقات خطر از صمیمیت و نزدیکی ریشه می‌گیرد، اما برای زنان خطر از «موقعیت‌های رقابت‌آمیز» ناشی می‌شود. در مطالعه دیگری گلیگان (۱۹۸۲) تصورات و تخیلات خشونت آمیز زنان و مردان را که به وسیله مجموعه‌ای از

تصاویر تحریک شده بودند مورد مقایسه قرار داد و دریافت که همچنانکه مردم در تصاویر به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند تصور و تخیل در مورد خشونت در داستانهای مردان افزایش می‌یابد. برعکس هرچه مردم از یکدیگر بیشتر جدا می‌شوند خشونت در داستانهای زنان افزایش می‌یابد. زنان بیشترین خشونت را در تصویری که یک شخص تنها را نشان می‌داد فرافکن می‌کردند در حالیکه مردان اغلب بیشترین خشونت را در صحنه‌ای از تصاویر که انبوه مردم را در فواصل بسیار نزدیک به یکدیگر نشان می‌داد، فرافکن می‌کردند. بنابراین «گیلیگان» (۱۹۸۲) نتیجه گرفت: «چنین به نظر می‌رسد که مردان و زنان دل‌بستگی و جدایی را به شیوه‌های متفاوتی تجربه می‌کنند و هر یک از دو جنس خطری را ادراک می‌کنند که دیگری آن را نمی‌بیند. مردان در اتصال و ارتباط، زنان در جدایی» (ص ۴۲).

«گیلیگان» (۱۹۸۲) تفاوت‌های دیگری را نیز مورد بحث قرار داده است: برای زنان پرخاشگری یا کیفیت روابط انسانی در هم تنیده شده است؛ و مراقبت، فعالیتی است که دنیای اجتماعی را ابعادی بخشیده و از پرخاشگری، که در واقع برای آنها نشانه شکست رابطه است، جلوگیری می‌کند. برای مردان از سوی دیگر، جهان مکانی است که در همه جزی آن خطر دیده می‌شود و همین امر مشکل ایجاد روابط را برجسته کرده و موجب گسستگی روابط شده و به جدایی منجر می‌شود. «آهنگ هویت» نیز در زنان و مردان متفاوت است؛ برای زنان هویت در زمینه‌ای از روابط صمیمی و نزدیک و مراقبت است که تعریف می‌شود. در حالیکه برای مردان - اگرچه ممکن است از داشتن (یا حداقل آرزو مند بودن) از ناپاطهای واقعی و هیجانهای عمیق صحبت کنند - هویت در جدایی تعریف می‌شود. زنان و مردان در نوع در برخوردشان به قدرت نیز با یکدیگر متفاوتند: در حالیکه برای مردان جدایی قدرت را تعریف کرده و «خود» را قدرتمند می‌کند. زنان قدرت را در روابط نزدیک و صمیمیت می‌بینند. با در نظر گرفتن این تفاوتها شاید بتوان در این جمله با «گیلیگان» (۱۹۸۲) موافق بود که «جهان صمیمت که برای مردان آشناتر است و خطرناک‌تر ظاهر می‌شود، برای زنان، در مقابل، بسیار منظم، منطقی و ایمن جلوه گر می‌شود» (ص ۴۳).

اینکه به نظر می‌رسد بتوان تفاوت‌های جنسی مشاهده شده در این مطالعه را راحت‌تر تعبیر و تفسیر کرد؛ داده‌هایی مانند تمایل بیشتر زنان در «نیمه متصل شده» مقیاس پوستگی و ترجیح شوهران برای «نیمه جدا شده» در همین مقیاس، روابط قوی‌تر بین الگوی دل‌بستگی زنان و ساختار خانواده و روابط زناشویی آنها با یافته‌های «گیلیگان» همگرایی و هماهنگی قابل

ملاحظه‌ای داشته و پیشنهاد می‌کنند که زنان بیشتر از مردان تحت تأثیر روابط شخصی قرار می‌گیرند. تأیید دیگری بر این مدعا از این یافته تحقیق حاضر فراهم می‌شود که نایبمنی در شوهران تحت تأثیر عوامل غیروابسته به دلستگی مانند سطح تحصیلات قرار داشت که در واقع بیشتر با پیشرفت مرتبط است تا روابط.

ممکن است این سؤال طرح شود که چرا تفاوت‌های جنسی مشاهده شده در این تحقیق در مقایسه با مطالعات گزارش شده از فرهنگ‌های غربی قوی‌تر است. شاید بدین دلیل که فرهنگ ایرانی بر تفاوت‌های جنسی تأکید بیشتری دارد.



پادداشت‌ها:

- | | |
|--|-----------------------------------|
| 1- Safe base | 2- Adult attachment |
| 3- Proximity-seeking | 4- Secure base effects |
| 5- Separation protest | 6- Bond |
| 7- Strangerwater criterion | 8- Reciprocity |
| 9- Bi directional reinforcement | 10- Reciprocal interactions |
| 11- Process of matching | 13- Sexual behaviour system |
| 13- Sexual relationships | 14- Proximity-distance |
| 15- Individual survival | 16- Species survival |
| 17- Romantic and marital relationships | 18- Complex emotional dynamics |
| 19- An all-inclusive approach | 20- Dating couples |
| 21- Married couples | 22- Matching of attachment styles |
| 23- The Family Adaptability and Cohesion Evaluation Scale, Third version | |
| 24- Circumplex Model | 25- Disengaged |
| 26- Separated | 27- Connected |
| 28- Enmeshed | 29- Chaotic |
| 30- Flexible | 31- Structured |
| 32- Rigid | 34- Balanced types |
| 34- Mid-range types | 35- Extreme types |
| 36- Family satisfaction | 37- Marital Adjustment Test (MAT) |
| 38- Interpersonal perception | 39- Dissatisfaction |
| 40- Marital distress | 41- Well-adjusted group |
| 42- Maladjusted group | 43- Split-half |
| 44- Insecure-avoidant | 45- Insecure-anxious ambivalence |

- | | |
|--------------------------|-------------------------------|
| 46- One way ANOVA | 47- Cut-off point |
| 48- Flexible-connected | 49- Structured-separated |
| 50- Structured-connected | 51- Repeated measure ANOVA |
| 52- Family closeness | 54- Intimacy |
| 55- Distance struggles | 56- Attachment control system |
| 57- Self-actualisation | 59- Self-expression |
| 59- Self-sacrifice | 60- Self-confidence |
| 61- Tone of identity | 62- Connected halves |
| 63- Separated halves | |

منابع:

- Ainsworth, M. D. S. (1993). Attachment and other affectional bonds across the life cycle. In C. M. Parks, J. Stevenson-Hinde & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp.31-51. London: Routledge.
- Ainsworth, M. S. D. (1982). Attachment: Retrospect and prospect. In C. M. Parks & J. Stevenson-Hinde (Eds.) *The place of attachment in human behavior*. pp. 3-30. London: Tavistock
- Ainsworth, M. S. (1989). Attachment beyond infancy. Meeting of the American Psychological Association (1988, Atlanta, Georgia). *American Psychologist*, 44, 709-716.
- Aymer, R. C. (1989). The launching of the single young adult. In B. Carter & M. McGoldrick (Eds.) *The changing family life cycle*. pp. 191-208. Boston: Allyn and Bacon
- Berman, W. H. & Sperlig, M. B. (1994). The structure and function of adult attachment. In M. B. Sperling & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp. 1-28. New York: Guilford Press.
- Billings, A. (1979). Conflict resolution in distressed and nondistressed married couples. *Journal of Consulting and Clinical Psychology* 47, 168-176
- Bowlby, J. (1982). Epilogue. In C. M. Parks & J. Stevenson-Hinde (Eds.) *The place of attachment in human behavior*. pp. 310-314. London: Tavistock
- Bowlby, J. (1988). *A secure base: Parent-child attachment and healthy human development*. New York: Basic Books
- Brennan, K. A. & Shaver, P. R. (1995). Dimensions of adult attachment, affect regulation, and romantic relationship functioning. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 21, 267-283
- Byng-Hall, J. (1990). Attachment theory and family therapy: A clinical view. *Infant Mental Health Journal*, 11, 228-236
- Byng-Hall, J. (1991). The application of attachment theory to understanding and treatment in family therapy. In C. M. Parks, J. Stevenson-Hinde, & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp. 199-215. London: Routledge
- Byng-Hall, J. (Ed.) (1995). *Rewriting family scripts*. New York: Guilford Press
- Byng-Hall, J. & Stevenson-Hinde, J. (1991). Attachment relationships within a family system

Infant Mental Health Journal, 12, 187-200.

- Caspe, A. & Elder, G. H. (1988). Emergent family patterns: The intergenerational construction of problem behaviour and relationships. In R. Hinde & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *Relationships within families: Mutual influences*. Oxford: Oxford University Press.
- Cohen, D. A., Silver, D. H., Cowan, C. P., Cowan, P. A. & Pearson, J. (1992). Working models of childhood attachment and couple relationship. *Journal of Family Issues*, 13, 432-449.
- Coleman, K. E. & Muler, A. G. (1976). The relationship between depression and marital maladjustment in a clinic population: A multitrans-informant study. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 43, 647-651.
- Collins, N. L. & Read, S. J. (1990). Adult attachment working models and relationship quality in dating couples. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58, 644-663.
- Crutenden, P. M., Partridge, M. F. & Claussen, A. H. (1991). Family patterns of relationship in normative and dysfunctional families. Special Issue: Attachment and developmental psychopathology. *Development and Psychopathology*, 3, 491-512.
- Davies, P. T. & Cummings, E. M. (1994). Marital conflict and child adjustment: An emotional security hypothesis. *Psychological Bulletin*, 116, 389-411.
- Dunley, M. G. (1993). Attachment and the emotional unit. *Family Process*, 32, 3-20.
- Feeney, J. & Noller, P. (1996). *Adult attachment*. London: Sage.
- Feeney, J. A. (1994). Attachment style, communication patterns and satisfaction across the life cycle of marriage. *Personal Relationships*, 1, 333-348.
- Feeney, J. A. & Noller, P. (1990). Attachment style as predictor of adult romantic relationship. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58, 281-291.
- Feeney, J. A., Noller, P. & Hanrahan, M. (1994). Assessing adult attachment. In M. B. Sperting & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp. 128-132. New York: Guilford Press.
- Gilligan, C. (1982). *In a different voice*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Harrison, D. F. & Westhus, D. J. (1989). Rating scales for marital adjustment. *Journal of Social Service Research*, 11, 89-105.
- Hazan, C. & Shaver, P. (1987). Romantic love conceptualized as an attachment process. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 511-524.
- Heard, D. (1982). Family systems and the attachment dynamic. *Journal of Personality and Social Psychology*, 42, 511-524.
- Hindy, C. G. & Schwarz, C. (1994). Anxious romantic attachment in adult relationships. In M. B. Sperting & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp. 179-203. New York: Guilford Press.
- Jacobson, N. S. (1969). The politics of intimacy. *Behavior Therapist*, 12, 29-32.
- Kirkpatrick, L. A. & Davis, K. E. (1994). Attachment style, gender, and relationship stability: A

- longitudinal analysis *Journal of Personality and Social Psychology*, 66, 502-512
- Levy, M. B. & Davis, K. E. (1988). Love styles and attachment: styles compared: Their relations to each other and to various relationship characteristics. *Journal of Social and Personal Relationships*, 5, 439-447
- Locke, J. J. & Wallace, K. M. (1979). Short marital-adjustment and prediction tests: Their reliability and validity. *Marriage and Family Living*, 21, 251-255
- Marris, P. (1932). Attachment and society. In C. M. Parkes & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *The place of attachment in adult life* pp 185-201. London: Tavistock Publications
- Marvin, R. S. & Stewart, B. R. (1990). A family systems framework for the study of attachment. In M. T. Greenberg, D. Cicchetti, & E. M. Cummings (Eds.), *Attachment in the preschool years: Theory, research, and intervention*, pp. 51-86. USA: The University of Chicago.
- Mazaheri, M. A. (1997). *Attachment from a systemic perspective. A study of Iranian families*, Unpublished Ph.D. dissertation, London University
- Manuchin, P. (1988). Relationships within the family: A systems perspective on development. In R. A. Hinde & J. Stevenson-Hinde (Eds.) *Relationships within families*, pp 7-26. Oxford: Clarendon Press.
- Napier, A. Y. (1988). *The fragile bond*. New York: Harper & Row.
- Napier, A. Y. (1978). The rejection-intrusion pattern: A central family dynamic. *Journal of Marital and Family Therapy*, 4, 5-12.
- Olson, D. H. (1991). Commentary: Three-Dimensional (3-D) Circumplex Model and revised scoring of FACES III. *Family Process*, 30, 74-79.
- Olson, D. H., McCubbin, E. I., Barnes, H. L., Larsen, A. S., Muijen, M. J. & Wilson, M. A. (1983) *Families: What makes them work*. London: Sage
- Pincus, M. C. (1994). Adult attachment styles: Some thoughts on closeness-distance struggles. *Family Process*, 33, 147-159.
- Serchak, M. & Leonard, K. E. (1992). Attachment styles and marital adjustment among newlywed couples. *Journal of Social and Personal Relationships*, 9, 51-64.
- Shaver, P. R. & Brennan, K. A. (1992). Attachment styles and the Big-Five personality traits: Their connections with each other and with romantic relationship outcomes. *The Society for Personality and Social Psychology*, 188, 536-543
- Shaver, P. R. & Hazan, C. (1988). A biased overview of the study of love. *Journal of Social and Personal Relationships*, 5, 473-507.
- Simpson, J. (1990). Influence of attachment styles on romantic relationships. *Journal of Personality and Social Psychology*, 59, 971-980.
- Stevenson-Hinde, J. (1990). Attachment within family systems: An overview. *Infant Mental Health Journal*, 11, 218-227
- Sullaway, M. & Christenson, A. (1993). Assessment of dysfunctional interaction patterns in

- couples. *Journal of Marriage and the Family*, 45, 653-660.
- Vandvik, I. H. & Eckblad, G. F. (1993). FACESIII and the Kiebaek Family Sculpture Technique as measures of cohesion and closeness. *Family Process*, 32, 221-233.
- Weiss, R. L. & Margolin, G. (1977). Marital conflict and record. In A. R. Sameroff, K. S. Calhoun, & H. E. Adams (Eds.), *Handbook for behavioral assessment*. New York: Wiley.
- Weiss, R. S. (1982). Attachment in adult life. In C. M. Parkes & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *The place of attachment in human behavior* pp. 171-184. London: Tavistock.
- Weiss, R. S. (1986). Continuities and transformations in social relationships from childhood to adulthood. In W. W. Hartup & Z. R. Holliday (Eds.), *Relationships and development*. pp. 95-110. New Jersey: Lawrence Erlbaum.
- Weiss, R. S. (1991). The attachment bond in childhood and adulthood. In C. M. Parkes, J. Stevenson-Hinde, & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp. 66-76. London: Routledge.
- Weiss, R. S. (1994). Foreword. In M. B. Spelling & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults* pp. xxv. New York: The Guilford Press.
- West, M. L. & Sheldon-Keller, A. E. (1994). *Patterns of relating: An adult attachment perspective*. New York: Guilford.
- Wynne, L. C. (1984). The epigenesis of relational systems: A model for understanding family development. *Family process*, 23, 297-318.